

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

نگاهی اجمالی بر هجران و فراق در مثنوی معنوی و غزلیات شمس مولانا

محمد یادگاری

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، واحد تبریز، دبیر زبان و ادبیات فارسی

Mahammadyadegari@gmail.com

چکیده

اشعار مولانا جلال الدین بلخی از دیدگاه های متفاوتی مورد بحث قرار گرفته است. دیدگاه او در مثنوی معنوی و غزلیات شمس تبریزی از ویژگی های خاصی برخوردار است که یکی از مهم ترین مباحث آن عشق می باشد و از آن جایی که عشق دو ویژگی مهم از قبیل وصل و هجران را شامل می شود. در ادبیات فارسی ابیات بیشتری به دوری و جدایی و هجران عاشق و معشوق پرداخته اند یکی از موضوعات کلیدی مثنوی و غزلیات شمس که سرشار از زبان عشق است هجران و فراق و دوری می باشد که تاکنون در این مورد به طور مجزا و جامع در هر دو اثر بزرگ مولوی (مثنوی، غزلیات شمس) پرداخته نشده است. در این پژوهش سعی شده است ضمن بیان معانی عرفانی هجران و فراق و دیدگاه دین اسلام در مورد هجران، دیدگاه مولانا در مورد جنبه های مختلف هجران در مثنوی و غزلیات شمس همراه با ذکر نمونه و شاهد مثال مورد بررسی قرار گیرد به همین منظور پس از مطالعه ی آثار متعددی درباره ی مولانا و شمس تبریزی، عشق و هجران جایگاه آن را بررسی شده است. ابیات مرتبط با موضوع از مثنوی ابیاتی از غزلیات شمس در معانی مختلف هجران نیز تحلیل و بررسی می شود.

در این مقاله به اشکال مختلف هجران به صورت توصیف، شکایت و ستایش و انواع فراق و علل آن شامل دلایل مثبت و منفی و علل بینابین، هجران شمس، پیوند عشق و هجران، سیر هجر دنیوی به هجران جاودانی، غیرقابل وصف بودن هجران، آثار مثبت و منفی هجران وظایف عاشق در هجران یار از جمله: انتظار، صبر، شکر، شکایت، اشتیاق اشاره شده است. از نظر مولانا این درد فراق و هجران و دوری از معشوق است که انسان خام را پخته می نماید و می سوزاند و به اوج لذت عشق می رساند.

کلمات کلیدی: شمس، عشق، غزلیات شمس تبریزی، مثنوی معنوی، هجران مقدمه

مولانا به عنوان یکی از پیامبران بزرگ ادبیات فارسی بوده و نیز خواهد بود. ایشان در دو اثر بزرگ خود یعنی مثنوی معنوی و غزلیات شمس از هر موضوع سخن به میان می آورد و از ارکان سخن این عالم بزرگ عشق و آثار برخاسته از عشق است. در ادبیات فارسی بیشترین حجم موضوعات مربوط به عشق بوده که در ادبیات غنایی و عرفانی نمودار شده است. در اشعار بزرگانی مانند حافظ شیرازی، سعدی شیرازی، فروغی بسطامی و بقیه ی صاحبان سخن نیز همین جایگاه ملموس و محسوس است. از آنجایی که در ادبیات پارسی عشق حقیقی از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و هست باید به دو جنبه ی عشق که قابل توجه شایانی است

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

نگاهی داشته باشیم یعنی وصل و هجران از طرفی عاشق برای رسیدن به معشوق خود تلاش می کند و از طرفی هم عاشق از دوری و فراق یار بهره مند بوده و از معشوق خود دور مانده است. از همین رو بررسی موضوع هجران و فراق در مثنوی و غزلیات شمس رابطه ی مستقیمی با عشق دارد.

در زندگی مولوی همه چیز از عشق شروع می شود او عالمی نامی و مشهور در قونیه بود اما اتفاقی که وجود مولانا را به سوز و گداز انداخت ظاهر شدن شمس تبریزی در زندگی او بود. شمس آمد تا عشق را به مولوی بچشاند او آمد تا مولوی بداند مزه ی وصل به معشوق (مجازی) شیرین تر و کامل تر از هر چیزی است اما در واقع هدف شمس ماندن در کنار مولانا نبود شمس آمده بود به مولانا بفهماند که وقتی عشق و معرفت یک بنده و مخلوق اگر می تواند به این اندازه شیرین باشد پس عشق حقیقی که خالق همه ی عشق عاشق و معشوق هاست و منبع عشق می باشد به چه اندازه های گوارا می باشد. او آمد تا گوشه ای از شراب عشق را به مولوی بچشاند و برود و باید می رفت و این شریعت شمس بود که با رفتن او مولوی دچار درد هجران و فراق شده و در اثر دوری او شیرینی غم هجر را بچشد و مولانا را برای دیدار با معشوق ازلی آماده سازد و در واقع بعد از رفتن شمس هم شروع هجران از شمس و هم هجران از خداوند تبارک و تعالی بود. اما چه نوع هجرانی؟ این هجران مولانا بود که باعث شد بعد از شمس، مولانا بماند و از زمان شروع فراق او شروع به جریحه دار کردن آتش درون خود کند و در اثر همین دوری و هجر بود که مثنوی معنوی و غزلیات شمس را بسراید که می توان گفت بخش اعظمی از این دو معجزه ی بزرگ اثر هجران مولانا بوده است پس مولانا کسی است که شهرتش در پس هفتصد ساله هستی پنهان شده و امروز ما از زاویه ی دیگر به آن مینگریم. مولانا وقتی خراسانی ترین عشق ها (عشق مجازی) را به عراق عرفان (عشق حقیقی) پیوند می داد حق شاعری خود را به نحو احسن ادا کرد که یکی از زیباترین و کامل ترین منظومه های ادب فارسی به صورت تمثیل و در قالب مثنوی و همچنین عارفانه ترین غزلیات را در دیوان شمس تبریزی به رشته تحریر در آورد.

بررسی مفهوم هجران و فراق و شکوائیه در کلام مولانا وجهی ضروری است و سنگ بنای آثار گرانبهای مولوی درد هجری است که ابتدا در فراق شمس می کشد و سپس این درد به هجر خداوند تبدیل می شود. همانطوری که خود شمس در روایات نقل میکند که: «به گمانم زمانم در قونیه به سر آمده. وقت رفتن رسیده. عشق حقیقی راه را بر استحاله های غیرمنتظره می گشاید. عشق نوعی میالد است. اگر پس از عشق همان انسانی باشیم که پیش از عشق بودیم به این معناست که به قدر کافی دوست نداشته ایم اگر کسی را دوست داشته باشی با معناترین کاری که می توانی بخاطر او انجام بدهی تغییر کردن است. هیچ کس نمی تواند به تنهایی از خامی به پختگی برسد. باید رفیق راهت را پیدا کنی تا مثل پرنده از این منزل به آن منزل پروازت دهد و اگر پیدایش کردی خودت را نه او را باید بزرگی ببخشی. داشتیم به پایان زمان مشترک با مولانا در این دنیا می رسیدیم در مدت دوستیمان زیبایی ای نادیده را با هم قسمت کردیم مانند دو آینه که بی وقفه تصویرهم را منعکس می کنند در وجود یکدیگر به تماشای ابدیت نشستیم اما در پایان چرخ می چرخد دور تمام می شود و آینه به راز بدل می شود هر زمستانی بهاری و هر بهاری پایانی دارد. و این نکته هنوز معتبر است: هر جا عشق باشد دیر یا زود جدایی هم هست» (ملت عشق /413،414)

مولوی پس از رفتن شمس در فراق او اینگونه سخن می گوید: «جمادی الاول هر سال در آن روزهای خاص گوشه نشینی اختیار میکنم زمان سنگین می شود سنگ آسیابی آویخته بر گردنم می شود چهل روز چله می نشینم و به قواعد شمس می اندیشم در

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

گوشه ای دنج از روحم که آفتاب به آن نمی تابد شمس تبریزی نور می پراکند خنده اش به چراغی می ماند. اگر یکی را که دوستش داری از دست بدهی بخشی از وجودت همراه با او از دست می رود. مانند خانه ای متروکه اسیر تنهایی ای تلخ می شوی ناقص می مانی خال محبوب از دست رفته را همچون رازی در درونت حفظ میکنی. چنان زخمی است که با گذشت زمان هر قدر هم طولانی باز تسکین نمی یابد چنان زخمی است که حتی زمانی که خوب شود باز خون چکان است، گمان می کنی دیگر هیچگاه نخواهی خندید سبک نخواهی شد زندگی ات به کورمال کورمال رفتن در تاریکی شبیه می شود بی آنکه پیش رویت را ببینی بی آنکه جهت را بدانی فقط زمان حال را نجات می دهی... شمع دلت خاموش شده در شب ظلمات مانده ای. اما فقط در چنین وضعیتی یعنی زمانی که هر دو چشم باهم در تاریکی بمانند چشم سومی در وجود انسان باز می شود چشمی که بسته نمی شود... و فقط آن هنگام است که می فهمی این درد ابدی نیست پس از خزان موسمی دیگر پس از گذر از این بیابان وادی دیگری در راه است پس از این فراق نیز وصال ابدی. با چشم معنوی که نگاه می کنی شخصی را که تازه از دست داده ای همه جا می بینی. در قطره ای که به دریا می افتد. در جذر و مد که با بدر حرکت می کند و در نسیمی که می وزد به او بر می خوری. در رحل کشیده برشن در دانه ی بلوری که زیر آفتاب می درخشد در تبسم کودک تازه متولد شده در نبض مچ دستت او را می بینی وقتی در همه

جا و همه چیز می بینمش چطور می توانم بگویم شمس رفته» (ملت عشق/494،495)

همین دیدگاه که با هر چیزی در دوران فراق به یاد معشوق خود باشی یکی از دلایلی است که فراق و هجر را شیرینی بخشیده است مخصوصاً فراقی را که منتهی به آفریدگار آسمان ها و زمین است که مولانا جلال الدین بلخی در زندگی خویش به این نوع هجر و فراق دچار شده است.

بیان مسئله

عشق بن مایه ی ادبیات غنایی فارسی است که وسیع ترین افق شعر فارسی را در بر می گیرد و وصل و هجران دورکن مهم از مقوله ی عشق هستند.

در بررسی مفهوم هجران این سوالات مطرح است که آیا رهرو به هجران معشوق خود راضی می باشد یا در تلاش وصل و رسیدن به اوست؟ این سوال پیش می آید که آیا عاشق بر وصل خود خشنود می شود یا هجران؟ آیا مولانا از هجران زندگی اش راضی بود یا در تلاش رسیدن به مقصود و فنای فی الله بود؟ در این پژوهش تلاش می شود علاوه بر سوال های مذکور به سوال های دیگری در مورد عشق از قبیل: آیا منظور مولوی از هجران چه نوع هجرانی است؟ آیا هجر او فانی بوده است یا جاودانی؟ جواب داده شود و هدف از این پژوهش موشکافی و واکاوی مفهوم هجران و فراق در غزلیات شمس و مثنوی معنوی می باشد.

پیشینه تحقیق:

عشق سرچشمه ی هستی است و آفرینش انسان هم بر پایه ی عشق بوده است. آوای خوش «اَکَسَبَ بِرَبِّکُمْ» قبل از وجود آدمی در فطرت او پیچیده است. هجران نیز یکی از ارکان اساسی عشق از زمان رانده شدن آدم از بهشت جان گرفت و از آغاز اشعار فارسی شاعران به بیان دوری و فراق از دل داده و معشوق خود پرداختند بنابراین پیشینه ی هجران به آغاز اشعار فارسی تعلق دارد. در این زمینه کار های زیادی انجام گرفته است هر جا سخن از عشق بوده سخن از جدایی و دوری از معشوق نیز باید باشد همچون کشف المحجوب اثر علی بن عثمان هجویری عشق صوفیانه و حالت عشق مجنون از جلال ستاری عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

از داریوش صبور و ...؟. گروهی دیگر نیز تنها بخشی از آثار خود را به موضوع مذکور اختصاص داده اند مانند: مصباح الهدایه از عزالدین محمود کاشانی و سوانح العشاق از احمد غزالی در خصوص وصال به جانان و مفهوم عرفانی آن کتبی نوشته شده است.

ضرورت و اهمیت تحقیق:

با توجه به بررسی های بعمل آورده در آثار مذکور و سایر آثار ادبیات فارسی تا کنون در هیچ کتاب یا مقاله ای به صورت مبسوط و جامع و تخصصی و با ذکر شواهد و ابیات به موضوع هجران و فراق در هردو اثر با ارزش مولانا مثنوی و غزلیات شمس اشاره نشده است و ضروری به نظر می رسد تا برای مفهوم هرچه عمیق تر و تخصصی تر عشق بن مایه ی اصلی غزل فارسی این مقوله جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. شاید یکی از اساسی ترین سئوال هایی که در متن این تحقیق پیش آید این است که در راه سلوک عرفانی و تصوف آیا سالک و پایان بیشتر داستان های عاشقانه به ناکامی عاشق و معشوق ختم می شود بنابراین برای بیان مفهوم غنایی لازم است هجران در کلام مولانا که یکی از بزرگترین شاعران ادب فارسی است بررسی شود تا عقاید مولانا در زمینه ی هجران از قبیل: وظایف عاشق در هجران، انواع هجران، آثار هجران و سایر مباحث مرتبط مو شکافی و بررسی دقیق شود.

روش کار

در این پژوهش ابتدا مفاهیم مختلف هجران که مولانا آنها را در مثنوی و غزلیات شمس بیان می کند، ذکر و توضیح داده می شود و تعداد دفعات استعمال آن ها نیز بیان شده، سپس از مثنوی و غزلیات شمس برای هر یک از موضوعات مختلف هجران نمونه هایی ذکر می شود.

بحث

عزیز الدین سفی گوید: «عشق آتشی است که در عاشق می افتد و موضع این آتش، دل است. این آتش از راه چشم به دل می آید و در دل وطن می سازد» (سجادی، 1370: 619) اگر دل نبود کجا وطن سسازد عشق
عشق نباشد به چه کار آید دل (ابوسعید ابوالخیر، رباعیات، 403) شعله این آتش به همه اعضا می رسد و به تدریج اندرون عاشق را می سوزاند و پاک و صافی می گرداند تا دلش لطیف شود. که دیدار معشوق را تحمل نمی تواند کرد و بیم آن است که به تجلی معشوق نیست گردد. موسی (ع) در این مقام بود که چون دیدار خواست، حق تعالی فرمود: «هرگز مرا نتوانی دید.» (لَنْ تَرَانِي). در این مقام است که عاشق فراق را بر وصال ترجیح می نهد و از فراق راحت و آسایش بیش می یابد.» (سجادی، 1370: 620).

بررسی لغوی و اصطلاحی هجران:

معنای لغوی هجران:

«فراق به معنی جدایی است و در اصطلاح صوفیه مقام غیبت را که عاشق از وحدت با معشوق محبوب باشد فراق گویند.»

هجران از دیدگاه قرآن:

غم دوری و سوز هجران را از زبان حضرت یعقوب (ع) باید شنید که در فراق حضرت یوسف (ع) می سوزد: «وَوَلَّيْنَا عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ»: آنگاه یعقوب (از شدت حزن) روی از آن ها بگردانید و گفت: «وا اسفا! بر فراق یوسف عزیزم» و از گریه غم چشمانش (در انتظار یوسف) سفید شد و سوز هجران و داغ دل

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بنهفت. (یوسف /84).

آثار فراق نیز در این داستان مشهود است: «قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَنُوا تَذَكَّرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ». فرزندانش به ملامت گفتند: «به خدا سوگند که تو آن قدر یوسف یوسف کنی، تا از غصه فراقش مریض شوی و یا خود را به دست هلاک سپاری. (یوسف /85).

در قرآن، وظایف عاشق در دوری از معشوق با تعبیرات زیبایی از زبان حضرت یعقوب (ع) بیان می شود: «وَجَاءُ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْكُمْ أُنْفُسِكُمْ أَمْراً قَصِبراً جَمِیلٌ وَ اللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ». (برای اثبات کذب خود) پیراهن یوسف را آلوده به خون دروغ نزد پدر آوردند. یعقوب گفت: «بلکه این امر زشت را نفس در نظر شما جلوه داده (در هر صورت) در این مصیبت صبر جمیل کنم (و از خدا یاری می طلبم) که بر رفع این بلیه که شما اظهار می دارید، پس خداست که مرا یاری تواند کرد. (یوسف /18)

«قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حَزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: یعقوب به فرزندان گفت: «من با خدا غم و درد دل خود گویم و از لطف بی حساب خدا چیزی دانم که شما نمی دانید.» (یوسف /86)

هجرا ن از دید روایات: تنها حدیثی که صراحتاً موضوع هجران را در بر میگیرد، سخنی از حضرت علی (ع) است که فرمودند: «هجرا ن، کیفر عشق است» (مجلسی، ج 78: 11).

هجرا ن در ادبیات فارسی:

بدون شک می توان گفت ادبیات زنده و بسیار گسترده ی فارسی بیشترین مضمون مربوط به بحث عشق و عاشقی و دوری عاشق و معشوق و جدایی ها و سوز و گدازها به شکل داستان و حکایت در قالب ادبیات غنایی دارا است. درگیر و دار این داستان ها و حکایت ها این جدایی ها و فراق عاشق و معشوق و نیز لحظه های پر احساس جدایی و وصال عاشقان است که به آن جلوه ی خاصی می دهد و همچنین عمده ترین بخش ادبیات هم در ارتباط با هجران و تحمل درد دوری می باشد و بی شک می توان گفت یکی از موضوعات حساس و پرتکرار ادبیات فارسی است. بدون در نظر گرفتن ارزش های آن عشق مفهومی پیدا نخواهد کرد. به طور کلی میتوان هجران را در ادب فارسی به دو بخش وداعیه ها و فراقیه تقسیم بندی کرد.

وداعیه ها:

به لحظه های پر شور و شرر وداع عاشق و معشوق اشاره می کند و عاشق و معشوق برای همیشه از هم جدا میشوند.

فراقیه ها:

به لحظه های فراق و هجران و جدایی عاشق و معشوق اشاره می کند و عاشق و معشوق از دیدار و وصال خود آگاه نیستند اما از هم دور هستند و از آن شکایت می کنند. در ادبیات پارس علاوه بر مولانا جلال الدین بلخی، شاعران و نویسندگان و صاحب سخنان متبحر ایرانی از قبیل: سعدی شیرازی، حافظ شیرازی، شهریار تبریزی، خواجوی کرمانی و... به مضمون جدایی ها و هجران ها پرداخته اند. بی شک میتوان گفت ادبیات فارسی با موضوع هجران پیوند تنگاتنگی دارد و بررسی این موضوع می تواند ارتباط مستقیمی با بیشتر موضوعات ادب فارسی باشد.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حال است

حافظ (دیوان حافظ، محمد قزوینی وقاسم غنی، 139۵.۶۸)

روزی ار با تو نشد دست در آغوش مرا سعدی (کلیات

سعدی، محمدعلی فروغی، 1139۶.۶)

عطار را به جز غم هجران نمیرسد

عطار (غزلیات احمدسهیلی خوانساری، 139۶.۵۴) فراق

ماهیم این هفته برون رفت و به چشمم سالیست

هر شبم با غم هجران تو سر بر بالین

چندان به بوی وصل که در خود سفر کند

وهجران در کلام مولانا:

اشعار و آثار مولانا یکی از معجزات ادبیات فارسی بوده و هست و خواهد بود زیرا با گذشت چندین قرن از گذشت آن هنوز تازگی و پویایی خود را حفظ کرده است اگرچه پژوهشگران حیطه های مختلف تحقیقی مولانا را مورد واکاری قرار داده اند هنوز مولانا ناشناخته مانده است. عمده ترین مضمون و شاید می توان گفت سنگ بنای شعر او و دلیل سرودن دو اثر گران بها یعنی مثنوی معنوی و غزلیات شمس مبتلا شدن او به عشق شمس و سپس دوری و فراق از او بود. شاید همین دوری و هجران باعث سرودن این اشعار شده است و چه بسا اگر شمس تبریزی در کنار مولانا می ماند آتش عشق مولوی جریحه دار نمی شد و او نمی توانست چنین شاهکاری را به وجود آورد در واقع از نظر خود مولانا نیز هجران سبب کمال و پخته شدن می شود و از عشق چیزی نمی کاهد. شمس در این باره می گوید: «من برای مصلحت تو پنجاه سفر می کنم سفر من برای برآمد کار توست اگر نه مرا چه تفاوت از روم تا شام؟ در کعبه باشم یا در استانبول تفاوت نکند الا آن است که البته فراق پخته می کند و مهذب می کند. اکنون مهذب و پخته وصالی اولی تر یا پخته ی فراق؟ این که در وصال پخته شود و چشم باز کند کجا و آن کجا که بیرون ایستاده بود تا کی در پرده را یابد؟ چه ماند بدان که در

اندرون پرده باشد مقیم؟ (مقالات شمس به نقل از چتیبیک 280/138۶)

با این وجود هجران سکویی برای پرتاب مولانا بود. مولانا تقریباً در هر دو اثر خود هم در مثنوی و هم غزلیات شمس از هجران و فراق از شمس و عشق او سخن می گوید و عشق و هجر مجازی را به عشق حقیقی می کشاند و از عشق ابدی و فراق از معبود ابدی می نالد اما در این دو اثر زبان بیان آن ها با هم متفاوت است.

او مسیح روزگار و درد چشمم بی دوا

از فراق شمس دین افتاده ام در تنگنا

که (غزل 1۵۵) نی

مولوی شکایت و حکایت آن را در منظومه های خود به شعر در آورده است به تصادف و اتفاقی در کلام وی راه نیافته بلکه معنی و مقامی خاص یافته است چنانکه در مثنوی بیشتر از ۸۲ بار لفظانی مایه و موضوع تمثیل قرار گرفته است. لیکن جلال الدین محمد مولوی نی را مظهر و مفهوم اندیشه ای والا و لطیف و پر معنی تری قرار داده است. این نی درحقیقت ذهن و ضمیر مولانا است که از مایه و منی خالی شده و در تصرف عشق درآمده است. این ندای روح انگیز که از جان وی برمی آید در حقیقت از او نیست بلکه از عشق است که تنها بر زبان او جاری می شود و بر پرده های نوا و نایش آهنگی شرر بار می ریزد و در پی دوری از معشوق ازلی و هجران از حالت نگاه خود می نالد.

ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

ما چو ناییم و نوا در ما ز توست

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(599/1د)

مولانا در مثنوی

برای بیان موضوع از حکایت ها و داستان ها به شیوه ی تمثیل استفاده کرده است و آن را در قالب مثنوی بیان می کند اما در غزلیات شمس هجر و فراق از عشق را در قالب سوز و گداز و در مثنوی معنوی به طور کامل و صراحاً واژه های هجر ۵۱ بار، هجران ۸ بار، فراق ۱۵ بار، شکایت ۲۲ بار، دوری ۵۸ بار، مهجوری ۳ بار، نالان ۵۲ بار و نی ۳۱۸ بار تکرار شده است که نشان از تاکید مولانا بر هجران و دوری او از یار بوده است.

وجود مولانا که از هجر می نالد و می سراید حال با استفاده از بررسی های مکرر در مثنوی و غزلیات شمس به بررسی معانی مختلف هجران و فراق و دوری در مثنوی و غزلیات وی آن موضوع را بسط خواهیم داد. اله های عزل در می آورد و در این اثر بیشتر به هجر و دوری از شمس پرداخته است.

توصیف هجران:

در قسمت هایی از اشعار مولانا وی هجران را توصیف کرده و از چگونگی آن سخن به میان آورده است از قبیل: تلخ و شیرین بودن، دردناک و طربناک بودن، سرد بودن، حرام بودن، سخت و آسان بودن و حال با ذکر نمونه به بررسی هر یک از آن ها می پردازیم.

هجران شمس:

شده نالان حیاتش از ممانش (غزل 1233)

ز هجران خداوند شمس تبریز

جان خالص نور ایمانی صفای جان اسلامی

ز مخدومی شمس الدین تبریزی بیابد

(غزل 2557)

هجران مانند زهر تلخ است:

هر چه خواهی کن ولیکن آن مکن (غزل 2020).

نیست در عالم ز هجران تلخ تر

هجران زمستانی است که مانع از شکوفایی می شود:

در زمین محبوس بود اشکوفه های بوستان (غزل 1940)

هجر سرد چون زمستان راه ها را بسته بود

مردن بهتر از هجران است:

مرگ بر من شده بی تو مثل شهد و لَبَن
(غزل 2000)

ای ز هجران تو مردن، طرب و راحت من

هجران، حرام است:

در مذهب عاشقان حرام است

یک لحظه ز کوی یار دوری

(غزل 381)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

البته سخت ترین فراق ها، از نظر مولانا فراقی است که بعد از وصل روی دهد.

سخت بود هجر و فراق، ای حبیب

خاصه فراقی ز پی اعتناق

(غزل 1313)

استفاده از زیبایی های ادبی برای بیان فراق؛ از جمله تشبیه و تشخیص:

بی بحر تو چو ماهی بر خاک می طپیم

ماهی همین کند چو ز آبش جدا کنی

(غزل 2998) مولانا در

توصیف هجران از ترکیب های بدیع و زیبایی استفاده کرده؛ مانند: هجر بدمست، شب هجران کافر، هجر تلخ پیام، هجر ازرق، هجر عریده کن، هجر ترش رو، یتیمان فراق و... .

شکایت از هجران:

درد هجران و فراق باعث درد و غم و ناراحتی است و عاشق را فرسوده می کند و دوری از معشوق او را می سوزاند و در مثنوی مولانا هجران را در این معنا صراحتاً نزدیک به ۴۲ بار استفاده کرده است. در غزلیات هم به وفور هجر را در این معنا می یابیم و شاید پر معنا ترین کاربرد هجران نیز می باشد.

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

(د 5 / 51)

گریه از هجران بود یا از فراق

با عزیزانم وصال است و عناق (د 3 /

222)

گوید آری لیک من پا بسته ام

گرچه همچون تو ز هجران خسته ام (د 3 /

131)

با دار دار وعده وصلت رسید صبر

هجران دو چشم بسته و بردارم آرزوست (غزل 658)

با بد و نیک بد و نیک مرا کاری نیست

دل تشنه لب من در شب هجران چه کند (غزل 222)

درد فراق من کشم ناله به نای چون رسد

آتش عشق من برم چنگ دوتا چرا بود (غزل 506)

ستایش هجران:

هجران باعث پخته شدن و نزدیک شدن به معشوق و مقدس و شادی آور بودن است و عاشق از هجران معشوق هم خشنود می باشد مولانا در این نگرش هجران را باعث خوشحالی و طربناک بودن می داند و معتقد است هرکسی هجر را تجربه کند عاشق واقعی خواهد بود و پخته تر می شود. مولانا در مثنوی هجران را در این معنا صراحتاً نزدیک به ۱۴ بار استفاده کرده است.

آن جهان است اصل این پرچم وثاق

وصل باشد اهل هر هجر و فراق (د 6 / 60)

تا که را باشد خسارت زین فراق

من خوشم حفت حق و با خلق طاق (د 2 /

3491)

نا شکبیا کی بدی او از فراق

کی دوان بازآمدی سوی وثاق (د 3 / 123)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تو ز دوری می بینی جز که گرد	اندکی پیش آ ببین در گرد مرد (د3/4265)
همچو فرهاد از هوایت کوه هجران می کنم	ای تورا خسرو غالم و صد چو شیرین یاددار (غزل 1063)
ای ز هجران تو مردن طرب و راحت من	مرگ بر من شده بی تو مثل شهر و بس (غزل 2000)
هر آن چشمی که گریان است در عشق دلارامی	بشارت آیدش روزی ز وصل او به پیغامی (غزل 2557)
همه جور و جفا و محنت عشق	بر او شیرین چو مهر مادری شد (غزل 679)

غیر قابل وصف بودن هجر:

مولانا در بعضی از اشعار خود معتقد است که کسی درد دوری و فراق را می داند که دچار آن شده باشد و کسی که دچار هجر نشود عاشق را درک نخواهد کرد. همچنین هجران و دوری در این معنا در مثنوی صراحتاً نزدیک به ۷ بار استفاده شده است.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق (3/1)
عقل درآک از فراق دوستان	همچو تیر انداز شکسته کمان (د3/3696)
عقل حیران که چه عشق است و چه حال	تا فراق او عجب تر یا وصال (د3/4717)
ای عقل باش حیران نی وصل جو نه هجران	چون وصل گوش داری زان کس که نیست غایب (غزل 306)
عقل هم انگشت خود را می گزد	زانک جان این جاست و بی جان می روم (غزل 1667)

از هجر مجازی به حقیقی:

همانطور که از عبارت «الحجاز قنطرة الحقیقه» مشخص است می توان گفت کسی که عشق و هجران مجازی را چشیده باشد راحت تر به عشق ابدی راه پیدا می کند در واقع عشق و هجر مجازی مقدمه ای برای عشق حقیقی است. همان گونه که مولانا خود ابتدا به درد دوری شمس دچار گردید و آن پلی برای رساندن مولانا به اوج خدانشناسی بود. در مثنوی هجران در این معنا صراحتاً نزدیک به ۳ بار تکرار شده است.

پس وصال این فراق آن بود	صحبت این تن ستقام جان بود سخت می
آید فراق این مهر	پس فراق آن قمردان سخت تر چون فراقش نقش
سخت آید ترا	تا چه سخت آید ز نقاشش جدا ای که صبرت نیست از دنیای
دون	چونت صبر است از خدا ای دوست چون (د4/3209 ، 3212)

پیوند عشق و هجران:

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

مولانا معتقد است هر کجا عشق باشد هجران نیز به همراه آن است و اصلاً نمی شود عاشق شوی و درد دوری را تحمل نکنی و عاشق را به فراق و دوری او می شناسند . مولانا در مثنوی هجران را در این معنا صراحتاً نزدیک به ۳ بار به کار برده است. عشق صورت ها بسازد در فراق نامصور سر کند وقت تلاق (د/۳۲۷۷)

من ز وصلت چون به هجران می روم در بیابان مغیلان می روم (غزل/۱۶۶۷)

وصل و هجران صلح کرده کفر ایمان یک شده جوی وصل شاه ما اندر صبا آمیخته (غزل/۲۳۷۱)
بود عاشق فراق اندر چو اسمی خالی از معنی ولی معنی چو معشوقی فراق دارد از اسما (غزل/۶۴)

آثار هجران :

هم در مثنوی و در غزلیات شمس مولانا برای هجران و دوری آثار و فواید و بعضاً ضررهایی ذکر می کند که قابل توجه شایانی است. به طور کلی دو نوع اثر هجران در آثار او محسوس است که به آثار مثبت و سازنده هجران و آثار منفی و مخرب هجران تقسیم می شوند.

آثار مثبت هجران:

آثار مثبت و سازنده ی هجران و فراق از این بعد مورد بررسی قرار داده می شود که هجران برای عاشقی واقعی پیش می آید و باعث تکامل عشق او می شود و طعم واقعی عشق معشوق را می چشاند و باعث پختگی عاشق نیز می باشد. مولانا در بعضی موارد از دوری معشوق خوشحال است و این را از لفظ او می داند. مولانا در مثنوی هجران و فراق را در این معنی صراحتاً نزدیک به ۶ بار به کار برده است.

خام را جز آتش هجر و فراق کی پزد کی وا رهند از نفاق (د/۳۰۵۸)

که آب لطف آن دلبر گرفته قاف تا قاف است از آن است آتش هجران که تا پخته شود خامی (غزل/۲۵۵۷)

آثار منفی هجران :

نقطه ی مقابل آثار مثبت هجران و فراق نیز در آثار مولانا به چشم می خورد که او در بعضی موارد هجران را باعث درد و غم و بسیاری آثار مخرب دیگر همچون افسردگی و سوز و گداز و ... می داند و در مقابل آثار سازنده نیز معتقد است در بعضی مواقع نابود کننده می باشد. مولوی در مثنوی کلمه ی هجران و لغت را در این معنا صراحتاً نزدیک به ۱۵ بار استفاده کرده است.

رفت آن مسکین و سالی در سفر در فراق دوست سوزید از شرر (د/۳۰۵۹)

از فراق این خاک ها شوره شود آب زرد و گنده و تیره شود (د/۳۶۹۰)

علل هجران و فراق :

مولانا جلال الدین بلخی در آثار خود برخی از علل هجران را بیان می کند از قبیل: لطف و توجه معشوق ، رسیدن به کمال، قدرشناسی ، نزدیک شدن به وصال را از دلایل مثبت هجران می داند و کوتاهی کردن و تقصیر عاشق ، فریب دشمن ، غرور کاذب

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

عاشق، قدر ناشناسی را نیز از دلایل منفی هجران به شمار می آورد و همچنین از دلایل بینابین هجران و فراق می توان : قضا و قدر، فتنه و ناز و غمزه ی عاشق را نام برد.

علل مثبت:

بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد؟ (غزل 579)

علل منفی:

عشوه دشمن بخوردی عاقبت سوی هجران عزم کردی عاقبت (غزل 431)

علل بینابین یا خنثی (طبیعی):

این درد ز غصه فراق است از هیبت حکم آسمانی (غزل 2770)

این شب هجران دراز با تو بگویم چراست؟ «فتنه شد آن آفتاب بر رخ مستورخویش»

(غزل 1271)

انواع هجران:

در دو اثر مولوی فراق و دوری و هجر به دو نوع کلی از نظر زمان و مدت وصال آن تقسیم شده است که عبارتند از فراق فانی، فراق جاودانی.

هجران جاودان:

فراقی است که مربوط به خداوند تبارک و تعالی است که در دعای کمیل نیز نمونه ای از آن ذکر شده است و وصال آن صورت نمی پذیرد.

ای ز هجرانت زمین و آسمان بگریسته دل میان خون نشسته عقل و جان بگریسته (غزل 2364)

هجران فانی:

فراق و هجران فانی، فراق دنیوی است که باقی نمی ماند و سپری خواهد شد و نوید یک وصال را نیز با خود دارد.

از شب هجران براتم می دهد

ماه عید روز وصلش خواستم

(غزل 817)

وظایف عاشق در هجران:

ادبیات یکی از گونه های مختلف هنر است و کلمات، همچون مصالح و موادی هستند که شاعر و نویسنده با بهره گیری از عواطف و تخیلات خویش آنها را به کار می گیرد و اثری ادبی و هنری پدید می آورد. در آثار ادبی، نویسنده و شاعر می کوشد اندیشه ها و عواطف خویش را در قالب مناسب ترین و زیباترین جملات و عبارات بیان کند. (یادگاری، موسسه عالی اوج، ۱۳۹۷).

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

شیخ بلخ بر این عقیده است که هر کسی که دچار عشق می شود وظایف بخصوصی دارد و یکی از وظایف مهم عاشق در برابر هجران است زیرا هر عشقی با هجر درآمیخته شده است. این وظایف از قبیل: اشتیاق، تسلیم بودن، گریه کردن، شب زنده داری، انتظار، صبر، شکر و ... می باشد که در مورد هر یک مثالی ذکر می شود.

پختگی:

خام را جز آتش هجر و فراق کی پزد کی وا رهاند از نقاق (د/3058)

اشتیاق:

چه دهم شرح اشتیاق؟ که خود ماهی ام من، تو بحر اکرامی (غزل/3159)

صبر و بردباری:

که ز کشتن شمع جان افزون شود لیلی ات از صبر تو مجنون شود (د/478)

تسلیم شدن:

او شده تسلیم خود ایوب وار که اسیرم هر چه میخواهی بیار (د/452)

انتظار:

زردی رو بهترین رنگ هاست زان که اندر انتظار آن لقااست (د/3627)

گریه کردن:

و این طرفه تر که چشم نخسبد ز شوق گرمابه رفتسه هر سحری از وصال تو (غزل/2234)

شب زنده داری:

ز عشق شمس تبریزی، ز بیداری و شب خیزی ز عشق شمس تبریزی، ز بیداری و شب خیزی (غزل/2162)

نتیجه گیری

در مورد مولانا سخنان بسیاری گفته شده است اما آنچه مسلم است این است که هنوز هم ناشناس مانده و کسی او را چنان که باید نشناخته است.

در این پژوهش سعی بر آن بود که هجران و فراق از دیدگاه مولانا در هر دو اثر او یعنی مثنوی معنوی و غزلیات شمس مورد بررسی قرار گیرد که نتایج به دست آمده، خلاصه وار بیان می شود.

از دیدگاه مولانا این هجران است که انسان خام را پخته می کند و می سوزاند تا به اوج پختگی برسد.

به طور کلی در مثنوی و غزلیات شمس هجران از نظر: توصیف (تلخ، طربناک، حرام بودن، سخت و آسان و...)، ستایش، شکایت، غیر قابل وصف بودن، سیر هجر دنیوی به هجر ابدی، پیوند عشق و هجران، آثار هجران (مثبت، منفی)، انواع هجران از نظر مدت زمان

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(فانی، جاودانی)، وظایف عاشق در هجران (اشتیاق، صبر، گریه، انتظار و...)، علل هجران (علل مثبت، علل منفی، علل خنثی) مورد بررسی قرار گرفته است.

مولانا معتقد است هجران تعریف مشخصی ندارد و غیر قابل تعریف است و سخت ترین هجران هجرانی است که بعد از وصال رخ می دهد.

به طور کلی می توان گفت در مقایسه ی دو مفهوم وصل و هجران در مثنوی معنوی و غزلیات شمس، کمیت کلمه ی وصال بیشتر و کیفیت کلمه ی فراق بیشتر از آن است.

منابع

- ۱- ----(۱۳۸۷)، غزلیات شمس تبریز، گزینش، تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن تهران
- ۲ - افلاکی، شمس الدین احمد. ۱۹۶۱ - ۱۹۵۹. مناقب العارفین. ویراستهٔ تحسین یازیچی. ۲ مجلد: آنکارا
- ۳ - پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۷) باده عشق، پژوهشی در معنای باده در شعر عرفانی فارسی، نصرالله پورجوادی، نشر کارنامه تهران
- ۴ - تبریزی، شمس الدین محمد (۱۳۴۹)، مقالات شمس، تصحیح احمد خوشنویس، مطبوعات عطایی، تهران
- ۵ - حافظ، شمس الدین محمد، دیوان خواجه شمس الدین محمد شیرازی، از روی نسخه تصحیح شده علامه قزوینی، کهن پارسه، شیراز
- ۶ - زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۰) سرنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی در مثنوی تألیف عبدالحسین زرین کوب، جلد دفتر ۱، علمی تهران
- ۷ - زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶) (بحر در کوزه، نقد و تفسیر قصه ها و تمثیلات مثنوی، تألیف عبدالحسین زرین کوب، علمی تهران
- ۸ - سجّادی، ضیاءالدین. (۱۳۷۰). فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. نشر زبان و فرهنگ ایران (کتابخانهٔ طهوری)، چاپ اول.
- ۹ - سعدی، مصلح الدین عبد الله (۱۳۹۵) کلیات، تألیف محمد علی فروغی
- ۱۰ - شافاک، ایف (۱۳۸۸). ملت عشق، ترجمه ارسلان فصیحی، انتشارات ققنوس
- ۱۱ - قرآن کریم
- ۱۲ - کاشانی، عزالدین محمود (۱۳۸۲). ، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. به تصحیح عفت کرباسی و دکتر محمدرضا برزگر خالقی. انتشارات زوآر، تهران
- ۱۳ - مجلسی، محمدباقر، (بحار الانوار جلد ۷۸)، دار احیاء التراث العربی، بیروت
- ۱۴ - محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۴). گزیدهٔ میزان الحکمه. تلخیص سید حمید حسینی. انتشارات سازمان چاپ و نشر دارالحديث، چاپ دوم
- ۱۵ - مولوی جلال الدین محمد بن محمد (۱۳۷۸)، کلیات شمس یا دیوان کبیر، مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات فارسی و عربی و ترجیعات و ملمعات با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، نگاه تهران

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and
Research in Persian culture, language and literature

۱۶ - مولوی، جلال الدین محمد بن محمد (۱۳۸۸)، دوره ی کامل مثنوی به کوشش رینولد الین نیکلسون، ارمغان تهران

۱۷- یادگاری، محمد، بهمن حمزه ای، هادی طرلانی و حسن مسافری، نگاهی اجمالی به انواع ادبی در ادبیات فارسی، اولین

مقاله

۱-علاقه ها، زهرا(۱۳۸۸)، نمود های گوناگون سوز هجران در ادب غنایی (سبک عراقی) مندرج در فصلنامه ی زبان و ادب پارسی

شماره ۴۰